

سیر تحول فکری نظامی در ساقی‌نامه

رضا حیدری نوری*

عضو هیأت علمی دانش‌گاه آزاد اسلامی - واحد ساوه و دانش‌جوی دکتری زبان و ادبیات فارسی،
دانش‌گاه آزاد اسلامی - واحد علوم و تحقیقات تهران، ایران

احمد خاتمی**

استاد زبان و ادبیات فارسی، عضو هیأت علمی دانش‌گاه شهید بهشتی، ایران
تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۴/۲۱ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۶/۲

چکیده

ساقی‌نامه یکی از دل‌انگیزترین انواع شعر فارسی است که برای بیان حقایق و مضامینی متنوع بکار می‌رود. حکیم نظامی ساقی‌نامه‌هایی دارد که بیش‌تر به موضوعاتی پیرامون مسائل عرفانی، اخلاقی و عشقی اختصاص دارد. او در ساقی‌نامه‌های خود، موضوعات را متفاوت مطرح نموده است، و آن ناشی از عوامل اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، ... و پختگی علمی و سنی اوست. گاهی با بیان مفاهیم عارفانه، مخاطب خویش را به آسمان می‌برد، گاهی او را در بوستان عشق رها و گاهی به دنیای پاک و بی‌آلایش زهد و پارسایی، دعوت می‌کند. دو ساقی‌نامه مورد بحث این نوشتار در دو منظومه لیلی و مجنون و شرفنامه نظامی آمده است و نگارنده کوشیده است در این دو منظومه به تحلیل اندیشه و تبیین دیدگاه او در حوزه مسائل مذکور اهتمام کند.

کلید واژه‌ها:

ساقی، می، جام، غم، روشنی، بی‌هوشی، روح، شادی، کی خسرو، جم.

* r.heydarinoori@yahoo.com

** a-khatami@sbu.ac.ir

مقدمه

نظامی و جای‌گاه شاعری او

یکی از درخشان‌ترین ستارگان آسمان شعر و ادب پارسی «الیاس بن یوسف بن زکی بن موید، مکتبی به ابومحمد و ملقب به نظامی است که در سال‌های ۵۳۳-۵۴۴ هـ.ق، در گنجه دیده به جهان گشود و وفاتش در همان‌جا مقارن سال‌های ۵۷۶-۶۱۴ هـ.ق بوده است.» (منصور ثروت، ۱۳۷۸، صص ۳۲-۳۳)

«مادرش «رئیس‌ه کرد» و پدرش «یوسف بن زکی» نام داشته‌اند و دائیش با عنوان «خواجه» شناخته آمده است. بنظر می‌رسد که «حداقل از اشراف و بزرگان قبیله کرد بوده باشند.» (همان، ص ۳۳)

«با آن که سه همسر برگزیده است، ظاهراً بیش از یک فرزند نداشته است، که نام او محمد بوده و در آثارش از او یاد می‌کند.» (همان، ص ۳۴)

«عمرش، مقارن با تضعیف حکومت مرکزی سلجوقیان و آغاز نبرد قدرت میان بسیاری از سلسله‌های کوچک و بزرگ امیران و اتابکان، در سراسر سرزمین بزرگ ایران بود.» (همان، ص ۳۷)

برخی، نظامی را «معروف‌ترین داستان‌سرای بزمی و عشقی ایران» (زین‌العابدین مؤتمن، ص ۱۰۸) نامیده‌اند و برخی دیگر «مخترع راستین آیین قصه‌سرایی در شعر فارسی» خوانده‌اند (عبدالحسین زرین‌کوب، پیر گنجه ۱۳۸۳، ص ۲۴۵) و گروهی معتقدند که او «بجای آن که قصه را در قلمرو تاریخ نگه‌دارد، تاریخ را به دنیای قصه‌ها کشانده است.» (همان، ص ۲۴۷)

برخی از صاحب‌نظران، او را مانند شکسپیر می‌دانند، که «در معیار جهانی قابل ملاحظه است و بطور کلی به لحاظ - شعر، من حیث هو شعر - (با توجه به حجم کار و مضامین داستان‌سرایی) - کسی به گرد او نرسیده است.» (سیروس شمیسا، ۱۳۷۶، ص ۱۶۱)

«او استاد مسلّم شعر فارسی است که با ایجاد یا تکمیل سبکی خاص، تنها شاعری است که تا پایان قرن ششم، شعر تمثیلی را به حد اعلای تکامل رسانده است.» (ذبیح‌الله صفا، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۴۸۷)

و برخی «او را از ارکان شعر پارسی شمرده‌اند.» (همان، ۴۸۲)

«او شاعریست که در کار قصه‌سرایی خویش، جز شاهنامه حکیم طوس و ویس و رامین فخر گرگانی، به هیچ اثری دیگر مدیون نیست و تقلید شاعران بعد از او، غالباً جز

تصویر باغچه‌های رنگین از گل‌های کاغذی، در مقابل باغچه‌ای خرم و شاداب و آکنده از گل‌های رنگارنگ سرشار از روح و حیات، عرضه نمی‌کند.» (عبدالحسین زرین‌کوب، پیرگنجه، ۱۳۸۳، ص ۲۴۵)

«نظامی از گویندگان گذشته بیشتر به فردوسی و تا اندازه‌ای به سنایی نظر داشته است.» (همان، سیری در شعر فارسی، ۱۳۸۴، ص ۶۳)

برخی محققان، او را عارف و صوفی دانسته‌اند «اما او از هیچ مرشدی یاد نکرده است و توجه به نگرش فلسفی‌وار او به جهان هستی و اندیشه حکیم‌وار او نسبت به آفرینش و رابطه انسان و آفریدگار، بیشتر چهره او را حکیم می‌نماید تا صوفی.» (منصور ثروت، ۱۳۸۷، ص ۳۸)

«او شاعری مسلمان و از نظر اصول، متمایل به نظام فکری و اعتقادی اشعریان است.» (همان، ص ۳۷)

«نیروی تخیل او در تصویر صحنه‌ها، استخدام واژگان و ترکیبات زیبا، آوردن تشبیهات و استعارات قوی، ایجاز در کلام و تسلط بر واژگان، ابداع و اختراع معانی و مضامین نو، توصیف طبیعت و اشخاص و احوال، پای‌بندی به عفت قلم، نزاکت کلام، گریز از دربار و زندگی اشرافی، روانی سخن و محبوب بودن او، از ویژگی‌های کم‌نظیر نظامی است.» (همان، ص ۴۷)

«نظامی، با آن همه تقلید که از منثوی‌های او کرده‌اند، چهره‌اش هیچ‌گاه مخدوش نشده و صدایش هنوز ممتاز و کاملاً مشخص است و خلاصه این‌که، شعر او با شعر احدی از مقلدانش، اشتباه نمی‌شود.» (سیروس شمیسا، صص ۱۶۰-۱۶۱)

آثار نظامی و اهمیت و جای‌گاه آن‌ها

«نظامی علاوه بر پنج گنج، دارای قصاید متعدد بوده که به پیروی از سنایی آورده است. او نیز غزل‌های بسیاری داشته، که بقول دولت‌شاه، به ۲۰/۰۰۰ بیت می‌رسد و بعدها پراکنده شده و قسمتی از آن‌ها در دست است.» (ذبیح‌الله صفا، ج ۱، ۱۳۸۷، ص ۴۸۹)

پنج گنج او، که شامل علوم مختلف، مانند نجوم، کیمیا، رمل، اسطرلاب، فلسفه، کلام و مقولات، عشق، تربیت، معرفت، عفت، پرهیزکاری، احسان، وفاداری، عدالت و... است عبارت است از:

۱. مخزن الاسرار

مثنوی تعلیمی به سبک سنایی در بحر سریع شامل ۲۲۶۰ بیت است که «از حیث ماده، به حدیقه سنایی می‌ماند و از حیث عزوبت و طراوت لفظ، غالباً بر آن برتری دارد.» (عبدالحسین زرین‌کوب، سیری در شعر فارسی، ۱۳۸۴، ص ۶۴)

«این مثنوی به نام بهرام‌شاه بن داود پادشاه ارزنگان سروده شده - سال ۵۷۰ هـ.ق - و مشتمل بر مواعظ و حکم و ۲۰ مقاله است.» (ذبیح‌الله صفا، ج ۱، ص ۴۸۴) «مخزن الاسرار، تفصیل دقیق و مبهم خلوت‌های مرتاضانه و توصیف ریاضت‌ها و عزلت‌گزینی او در حرم دل بود، که آن‌را الهام دل می‌نامند.» (عبدالحسین زرین‌کوب، پیرگنج، ۱۳۸۳، صص ۳۸-۳۹)

«این مثنوی، حاصل دوران جوانی و سال‌های قبل از ۴۰ سالگی اوست، که ریاضت‌های روحانی و اشتغال به حکمت رایج عصر، او را با مقالات نو افلاطونی و اشراقی و نظر هم‌عصرانش، سهروردی و فخررازی، که حاصل میراث حکمت یونانی و پهلوی بود، آشنا کرد.» (همان، صص ۶۷-۶۸) و او شاعری است که «نشانه‌های حکمت یونانی و پهلوی در جای جای کلامش پیداست و گفتارش رنگ بلاغت منبری دارد. او پای‌بندی به قیود شرع را بر خود الزام می‌کند.» (همان، صص ۶۸-۷۰)

۲- خسرو و شیرین

«این مثنوی عاشقانه، شامل ۶۵۰۰ بیت در بحر هزج مسدس است، که در ردیف مثنوی‌های غنایی قرار دارد و با نتایج اخلاقی و آموزنده همراه است و در سال ۵۷۶ هـ.ق، پایان یافته است.» (منصور ثروت، ۱۳۸۷، ص ۵۲)

نظامی، خسرو و شیرین را به نام اتابک شمس‌الدین ابوجعفر محمد ایلدگز ملقب به جهان پهلوان سروده است. در این منظومه، داستان عشق خسرو و شیرین که سابقه‌ای در شاهنامه فردوسی داشته، ب نظم درمی‌آید و دو طرف این عشق پرشور و هیجان، دارای شکوه و حشمت و بارگاه با عظمت شاهانه بوده‌اند. عشقی که سراسر، کام‌جویی و عیش و بزم است و وجود واسطه‌هایی میان عاشق و معشوق، داستان‌های فرعی، شخصیت‌هایی مانند مریم، شکر اصفهانی و فرهاد، در این منظومه، به تنوع داستان می‌افزاید.

گفت‌وگوهای جذاب باربد و نکیسا، شتاب خسرو در کام‌جویی و واکنش‌های شیرین، تصاویر نظامی از ماجرای شیرین در چشمه، گفت‌وگوی شیرین و فرهاد و

گفت‌وگوی خسرو و فرهاد، از زیباترین صحنه‌های این منظومه بی‌بدیل است. ضمن این‌که نظامی، در سراسر داستان، به نصیحت‌های اخلاقی و رعایت عفت و عدالت می‌پردازد. وجود اشعاری در توحید، نعت پیامبر، معراج و اندرزهای حکیمانه، این منظومه عاشقانه را، به سمت و سوی تعلیم و آموزش عشقی روحانی، سوق می‌دهد.

«در دنیای خسرو و شیرین، انسان خود را تسلیم شادخواری و عشرت‌جویی می‌کند و دغدغه شایست و ناشایست ندارد.» (عبدالحسین زرین‌کوب، پیرگنج، ۱۳۸۳، ص ۷۳) و «خسرو و شیرین، به خاطر عشق، از حشمت خسروانه و اورنگ فرمان‌روایی صرف‌نظر می‌کنند.» (همان، ص ۷۴) «چهره شیرین بر سراسر داستان اشراف دارد.» (همان، ص ۹۳) «در حالی‌که در نقل فردوسی تفوق خسرو بر شیرین در سراسر داستان پیداست.» (همان، ص ۹۹) و «به همان اندازه که خسرو در کام‌جویی شتاب دارد، شیرین از هوس‌بازی خسرو، نگران است.» (همان، ص ۱۰۳) «شیرین برغم برتری مادی خسرو، او را تحت‌الشعاع جلال معنوی و اخلاقی خود قرار می‌دهد.» (همان، ص ۱۰۷) «و پیروزی نهایی او بر خسرو، که به قول کابین تن در داد، پیروزی بردباری و شکیبایی بر خودکامگی و هوس‌بازی است.» (همان، ص ۱۰۸)

«نظامی از داستان خسرو و شیرین به بیان عشق‌های آن دو پرداخت که فردوسی بدان توجه نورزیده بود.» (عبدالحسین زرین‌کوب، پیرگنج، ۱۳۸۴، ص ۶۵)

«برخی از جزئیات روایت نظامی قابل تأیید تاریخ نیست» (همان، ص ۹۸) و در سرانجام این داستان، پس از کشته شدن خسرو بدست پسرش شیرویه، شیرین با شکافتن پلوی خویش با خنجر، (به نقل از نظامی) و یا مکیدن زهر کشنده از انگشتری خود، (به نقل فردوسی)، در کنار همسر محبوبش جان داد و هوسنامه را به وفانامه تبدیل کرد و سرنوشت عاشق و معشوق را، در عفت و حرمت عاشقانه پایان داد.» (عبدالحسین زرین‌کوب، پیرگنج، ۱۳۸۳، صص ۱۰۷-۱۰۸)

۳. لیلی و مجنون

«مثنوی عاشقانه لیلی و مجنون، شامل ۴۷۲۰ بیت در بحر هزج مستحسن سروده شده و بنابه دست‌خط ابوالمظفر اخستان بن منوچهر، پادشاه شروان، در حالی سروده شد که نظامی با غم اندوه‌بار مرگ پدر، مادر، همسر و دایی خود دست به گریبان بود و انگیزه شاه شروان در تشویق نظامی به نظم این داستان، علاقه شاه به حکایات عربی بود که در آن زمان معروف‌ترین قصه‌ها بشمار می‌آمد.» (عبدالحسین زرین‌کوب، پیرگنج، ۱۳۸۳، ص ۱۱۴) نظامی این منظومه را در ۴ ماه به نظم کشید، در حالی‌که در ۵۰

سالگی عمرش بسر می‌برد.

داستان عشق دو دل‌داده، در مکتب آغاز می‌شود و قیس عامری (مجنون)، پسری است که پدرش او را به تضرع و دعا از خدا خواسته. او پس از شیفتگی به لیلی، مکتب را رها می‌کند و در کوی و برزن، عشق خود را اظهار می‌نماید و خواستگاری او از لیلی با مخالفت مواجه می‌شود. نصیحت‌های پدر و مادر و سفر به کعبه، سودی نمی‌بخشد و مجنون بیابان‌گرد را به انس و الفت با وحوش و حیوانات می‌کشاند. دخالت نوفل نیز بی‌فایده می‌ماند و لیلی با ابن سلام ازدواج می‌کند، اما به عشق مجنون وفادار می‌ماند. با مرگ پدر و مادر مجنون، درد و داغ آن عاشق پاک‌باز، مضاعف می‌شود و در پاییزی غم‌انگیز لیلی در اثر بیماری از دنیا می‌رود و مجنون بر سر مزار او می‌آید و از غصه جان می‌دهد و استخوان‌هایش را در کنار لیلی بخاک می‌سپارند و «عشق دو دل‌داده جان پیوند که قربانی سنت‌ها و آداب جابرانه جامعه خویش می‌شوند به سرانجام می‌رسد.» (همان، ص ۱۲۲)

«لیلی و مجنون در میان عاشقانی که آیین حبّ عذری آن‌ها را به محنت و فراق بی‌سرانجام محکوم نموده بود، اندک‌اندک نماینده واقعی این‌گونه عشق نامرادی شدند و عشق آن‌ها، تصویر خشونت حیات بدوی و شقاوت بادیه بود.» (همان، ص ۱۱۴)

«وجود حکایات فرعی و تمثیلی، که تعلیم و تلفیق اندیشه‌های اخلاقی است، داستان را از یک‌نواختی خارج می‌کند.» (همان، ص ۱۳۰)

«اصل داستان عربی است و با تصرفاتی که نظامی در آن داشته، به زیباترین داستان در ادب غنایی، تبدیل شده است.» (منصور ثروت، ۱۳۸۷، ص ۵۳)

نظامی که قبل از این منظومه، در داستان خسرو و شیرین، به نظم قصه‌ای پرداخت که میدان وسیع و باشکوه قصر و بارگاه خسرو و شاه‌زاده‌ای مانند شیرین، برایش مجال هرگونه توصیف محافل بزمی و عاشقانه را مهیا کرده بود، حکایت عشق لیلی و مجنون در بیابان تفته و صحرای خشک و وحوش مانند آهو و زاغ و گور وحشی، و نیز در شرایط فرهنگ متعصبانه بی‌انعطاف عربی، عرصه را برای نظامی تنگ کرده بود، «اما مهارت استادانه او، آن‌را به زیباترین داستان در ادب غنایی تبدیل کرد.» (همان، ص ۵۳)

«در این عشق معصومانه در محیط یک‌رنگ مکتب، که مقاومت در برابر خشونت و لجاج رسوم زمانه بود... قصه لیلی و مجنون، به مثابه یک عبرت‌نامه، لوح مشقی برای تصویر ضعف و عجز انسان در برابر سرنوشت است، که دعای پدر که با تضرع از خدا پسر می‌خواهد (عسی ان تحبوا شیئاً و هو شرّ لکم) (بقره ۲۱۳)) است و سلطه هول‌انگیز و مقاومت‌ناپذیر سرنوشت را بر قصه حاکم می‌کند.» (همان، ص ۱۲۴)

۴. هفت پیکر

«منظومه خیال‌انگیز هفت گنبد، دارای ۵۱۳۶ بیت است که در بحر خفیف سروده شده و از جهت وزن و از حیث طرز شروع و هم‌چنین از لحاظ شباهت در بعضی معانی، از تأثیر حدیقه سنایی خالی نیست.» (عبدالحسین زرین‌کوب، پیرگنج، ۱۳۸۴، ص ۶۴)

این منظومه، مانند سایر منظومه‌های نظامی، با یاد خدا و نعت پیامبر آغاز شده و به حکایت داستان بهرام گور اختصاص دارد و به شیوه تربیت او، بر تخت نشستن، ماجرای کنیزک، جنگ با خاقان چین، خواستگاری دختران پادشاهان هفت اقلیم، توصیف بزم‌های بهرام، حکایت‌های هفت دختر در هفت گنبد، دادودهش بهرام، فرجام کار او و ناپدید شدنش در غار، پرداخته است.

«نظامی پس از بازگشت از محیط اندوه‌بار و خشک و بی‌روح عرب (قصه لیلی و مجنون)، به دنیای شاد و خرم و پرتحرک ایران باستان بازگشت و هفت پیکر، خیال‌انگیزترین و پررنگ و نگارترین منظومه» (همان، ص ۱۴۴) خود را سرود.

«بهرام، قهرمان این منظومه، پادشاه تمام عیار دنیای قبل از اسلام بود که عدالت را با تدبیر توأم کرد و عشق به زن و شکار و بیان او، رنگ حیات عربی دارد و موبدان و بزرگان، به او با خلق و خوی بدوی و عربی نگریستند.» (همان، ص ۱۴۶)

نظامی در آن منظومه نیز، از اندرزهای اخلاقی و تعلیمی، غفلت نورزیده و با تصویر صحنه‌های دادودهش بهرام و گوش فرادادن به تظلم‌های مردم، توقف‌گاه‌هایی را برای بیان نکات اخلاقی و وجدانی ایجاد کرده و سرانجام، بهرام را در سنین پیری، به توبه وادار نموده و به این ترتیب، در مسیر حرکت به سوی مدینه فاضله خویش پیش رفته است.

«قلمرو قصه‌های هفت پیکر، دنیای ماورای واقعیت است... قصه‌هایی از سرنوشت‌های بی‌همانند و غالباً رویایی، که در صحبت این هفت پیکر دل‌ربا، غیر از هوس و کام‌جویی عاری از عشق و درد و تجمل پرستی و جلال و شکوه ظاهری، چیزی یافت نمی‌شود.» (همان، صص ۱۴۶-۱۵۴)

«تصاویر خیال‌انگیز و رویاآمیز، آن‌چنان تناسب و تعالی بی‌مانند دارد که این منظومه را تا حد یک شاه‌کار هنری، تعالی می‌بخشد و بعضی محققان آن را از حیث دقت در تصویرپردازی و هم از جهت هماهنگی میان لفظ و معنی، حتی در مقیاس ادبیات جهانی نیز قابل مقایسه دانسته‌اند.» (همان، ص ۱۶۴)

«منظومه روی هم رفته، نمونه هنر آموزنده و سازنده و احیاناً اخلاقی است و

استغراق شاعر در عالم رویایی و لطف بیانش در این صحنه‌ها، گه‌گاه، خود او را بشدت تحت تأثیر قرار می‌دهد و به تصویرهایش رنگ وجدان باطنی - شهود و اشراق - می‌بخشد.» (همان، ص ۱۶۷)

۵. اسکندرنامه

«این مثنوی شامل دوبخش می‌شود: شرف‌نامه (۶۸۰۰ بیت) که به سال ۵۹۷ هـ.ق، پایان رسید و اقبال‌نامه که (۶۸۰۰ بیت) و به سال ۵۹۹ هـ.ق، اتمام یافته است.» (بهرروز ثروت، ۱۳۷۸، ص ۵۴)

«نظامی، مثنوی شرف‌نامه را در بحر متقارب سروده و به اتابک اعظم ملک نصره‌الدین ابوبکر سلجوقی و مثنوی اقبال‌نامه را نیز، در همان بحر، به نظم درآورده و به ملک عزالدین مسعودین ارسلان سلجوقی تقدیم کرده است.» (همان، صص ۵۰-۵۱)

مثنوی اسکندرنامه، آخرین اثر منظوم نظامی است، که محتوای آن، علاوه بر نیایش پروردگار و نعت پیامبر اکرم، شامل یاد گذشتگان، ستایش ممدوح، داستان اسکندر از آغاز، پیکارهای اسکندر و جهان‌گشایی او، جست‌وجوی آب حیات، بزم‌های اسکندر، خلوت‌های او با هفت حکیم و گفتار آن‌ها، رسیدن اسکندر به پیامبری، بازگشت اسکندر به روم، انجامش روزگار حکیمان و انجامش روزگار نظامی و پایان اقبال‌نامه است.

«فرودسی در مورد اسکندر به اجمال بسنده کرده بود، ولی نظامی به تفضیل گرایید.» (عبدالحسین زرین‌کوب، پیرگنجه، ۴۳، ص ۶۵)

«شرف‌نامه، اسکندر را به عنوان قهرمان پیروز، جهان‌گشا و با عظمت، تصویر می‌کند و اقبال‌نامه، از اسکندر تصویری نظیر حکیم و پیامبر می‌سازد.» (بهرروز ثروت، ۱۳۸۳، ص ۱۶۹)

«او دیگر، نه اسکندر مقدونی تاریخ، بلکه ترکیبی از او با یک حاکم حکیم افلاطونی و یک ذوالقرنین قرآنی است، تا دست‌آویزی برای عنوان سفرهای او، برای نشر آیین الاهی باشد.» (همان، صص ۱۹۱-۱۹۲)

«نظامی دنبال یک تاریخ واقعی نمی‌گشته است و مجرد نقل یک داستان رزمی و بزمی را در نظر داشته است و از روایات گوناگون یهودی، نصرانی و پهلوی، باقتضای مقام ضرورت، انتخاب کرده است.» (همان، ص ۱۷۳)

نظامی در بخش شرف‌نامه، علاوه بر نقل جهان‌گشایی اسکندر، ساقی‌نامه خود را در آغاز داستان‌های اول و ذیل (در حسب حال و انجام روزگار) سروده و مغنی‌نامه را در

منظومه اقبال‌نامه، بنظم آورده است، که هر کدام، بصورت دوبیتی آورده شده و اولین بار توسط ملاعبدالنبی فخرالزمانی در کنار هم جمع شده و بصورت ساقی‌نامه‌ای منظم درآمده است.

نظامی در پایان اقبال‌نامه قهرمان داستان خود (اسکندر) را، به مدینه فاضله (شهر نیکان) می‌رساند و به این ترتیب در شخصیت اسکندر، «رمزی از وحدت میان حکیم و حاکم و میان نبوت و حکومت را تصویر می‌نماید.» (همان، ص ۱۷۰) «و شاعر گنجه هم بعد از سال‌ها سیر و تأمل در آفاق اندیشه و هنر، سرانجام مطلوب خود را، که یک مدینه فاضله عاری از جهل و نقص و فساد بود، در پایان اقبال‌نامه - بعد از سی سال داستان‌سرایی - قابل‌تصویر یافت.» (همان، ص ۲۰۰)

تعریف ساقی‌نامه و سیرتاریخی آن

«در میان انواع شعر فارسی، ساقی‌نامه، یکی از انواع شعر غنایی است که معمولاً به قالب مثنوی و بحر متقارب است که شاعر، ساقی و مغنی را مورد خطاب قرار می‌دهد و از آن‌ها می‌خواهد که باده‌ای در کار کنند و سرودی ساز دهند و خواننده را به اغتنام فرصت و دریافت دم، اندرز می‌دهد.» (سیروس شمیسا، ۱۳۷۶، ص ۲۵۹)

در فرهنگ لغت معین و لغت‌نامه ده‌خدا نیز، آن‌را نوعی مثنوی در بحر متقارب دانسته‌اند. اما برخی، از ساقی‌نامه، تعریفی دیگر دارند: «یک نوع ساقی‌نامه، به بحر متقارب مثنی مقصور یا محذوف و نوع دیگر آن بصورت ترکیب بند و ترجیع بند است و جولان‌گاهی برای اظهار عواطف شاعرانه، در ناپایداری دنیا، بیهودگی جهان هستی، عاقبت دردانگیز فرزندان آدم در این نشانه‌گذران و فناپذیر، پناه بردن به عالم مستی و بی‌هوشی برای رهایی از دردها و غم‌ها، گریختن از خراب‌آباد جهان از راه روشن خرابات، یافتن گمشده‌های آرزو در کوی می‌فروش، شهود جلوه راستی و حق در مصطبه پیر مغان، رها شدن از تهمت کفر و ایمان، شناخت خود و بی‌خودی، اعتکاف در خلوت‌خانه دل، آمادگی سیر لاهوت و ملکوت است... برخی ساقی‌نامه‌ها، با حفظ این ویژگی‌ها، به مدح پایان می‌پذیرد، گاهی به مدح یکی از امامان و بیش‌تر امام علی(ع)، و گاهی به مدح شاهان و برخی ساقی‌نامه‌ها... مفصل شده، مانند ساقی‌نامه نوعی خوشانی با ۳۵۰ بیت و سنجر کاشی با ۵۰۰ بیت و ظهوری با ۴۰۰۰ بیت.» (مظاهر مصفا، ج ۴، ۱۳۸۹، صص ۲۴۵-۲۴۴)

«برخی «ساقی‌نامه‌ها» با پیروی از فخرالدین ابراهیم عراقی با بیت ترجیع‌بند: (در می‌کده می‌کشم سبویی/ شاید که بیابم از تو بویی)، ساخته شده، که عادتاً به بحر هزج

مثنی‌اخر مکفوف محذوف است... و برخی دیگر از شاعران، با همین بحر و وزن، ترکیب‌بند سروده‌اند... و مطالب آن‌ها، از همان سنخ ساقی‌نامه‌های مثنوی در بحر متقارب است.» (همان، صص ۲۴۶-۲۴۷)

شاعرانی مانند رودکی، فرخی، منوچهری و... در اشعار خود مضامینی درباره می و می‌خانه و ساقی و مطرب آورده‌اند که آن‌ها را اصطلاحاً خمربیات (باده ستایی) می‌نامند و همین مضامین بود که با ورود به خانقاهها و شعر فارسی، دارای معانی بلند عرفانی گردید و می‌توان به عنوان ماده پیشینه ساقی‌نامه‌ها، از آن یاد کرد.

ساقی‌نامه‌های نظامی

در میان ساقی‌نامه سرایان، حکیم بلندآواز شعر و ادب فارسی، نظامی گنجوی، به عنوان نخستین ساقی‌نامه‌سرا شناخته شده است و «بنظر می‌رسد که مبتکر ساقی‌نامه در شعر فارسی، حکیم نظامی است، زیرا برخی از شاعران صاحب نام و امین، در ساقی‌نامه‌های خود به نحوی به فضل تقدم نظامی در ساقی‌نامه تصریح کرده‌اند و نیز علامه عبدالنبی فخرالزمانی صراحتاً به عدم وجود ساقی‌نامه منظم، در دواوین شعرای پیشین نظامی، اشاره دارد.» (عبدالنبی فخر زمانی، ۱۳۹۰، ص ۳۱)

براساس آنچه که از آثار نظامی و متون فارسی و تاریخ ادبیات برمی‌آید، نظامی مانند سایر شاعران ساقی‌نامه سرای پس از خود، ساقی‌نامه منظم سروده است و آنچه که به عنوان ساقی‌نامه به او منسوب است، این‌گونه است که ملاعبدالنبی فخرالزمانی قزوینی، دوبیتی‌های حکیم نظامی را که در مثنوی شرف‌نامه و اقبال‌نامه، خطاب به ساقی و مغنی سروده است جمع‌آوری نموده و از آن‌ها ساقی‌نامه‌ای شامل ۱۷۳ بیت خطاب به ساقی و مغنی فراهم آورده و در آغاز تذکره می‌خانه خود ثبت نموده است.

چنانچه ساقی‌نامه را در بحر متقارب منحصر ندانیم، ساقی‌نامه نظامی تنها به ۱۷۳ بیت منقول از تذکره می‌خانه ملاعبدالنبی فخرالزمانی، محدود نمی‌شود، زیرا «نظامی در ابتدای مثنوی لیلی و مجنون - در یادکرد گذشتگان خویش اعم از پدر و مادر، دایی و هم‌دمان رفته و فراموشی جسم و... ساقی‌نامه‌ای شامل ۳۳ بیت آورده که در بحر هزج مسدس سروده شده است.» (کلیات نظامی، وحید دستگردی، صص ۳۳۳ تا ۳۳۷)

شاید دلیل این‌که ملاعبدالنبی فخرالزمانی، ۳۳ بیت فوق‌الاشاره را، جزو ساقی‌نامه نظامی بشمار نیاورده این است که، مانند برخی صاحب‌نظران عقیده داشته، که ساقی‌نامه باید در بحر متقارب، سروده شده باشد.

آن‌چه که نگارنده به عنوان ساقی‌نامه - با عنوان خطاب به ساقی - در این مقاله مورد بحث قرار داده، برمبنای اشعاری است که در کلیات نظامی گنجوی، با تصحیح استاد وحید دستگردی آورده شده، به علاوه اشعاری که فقط با عنوان خطاب به ساقی، در تذکره می‌خانه ملاعبدالنبی فخرالزمانی آمده است.

ابیاتی که در منظومه لیلی و مجنون در ذیل یاد کرد گذشتگان، مورد بحث این مقاله است. ۳۳ بیت است و ابیاتی که در شرف‌نامه آمده، مجموعاً ۹۸ بیت است، که اکثراً با ابیات ساقی‌نامه تذکره می‌خانه ملاعبدالنبی فخرالزمانی، مشترک است، تنها ۶ بیت در تذکره می‌خانه وجود دارد که در کلیات نظامی به تصحیح وحید دستگردی نیست.

بنابراین مجموعه ابیاتی که به عنوان ساقی‌نامه مورد بررسی و تحلیل این مقاله قرار می‌گیرد، ۱۳۷ بیت است که با عنوان خطاب به ساقی سروده شده است.

موضوعات گوناگون در ساقی‌نامه‌های نظامی

موضوع باده ستایی و خمیریات در شعر شعرای پیش از نظامی، غالباً جنبه توصیف بزم‌های عاشقانه و می‌گساری‌های مرسوم داشته است که با ظهور مکاتب صوفیانه و گسترش خانقاه‌ها، کم‌کم به عرصه مضامین عرفانی راه یافت و اندکی قبل از عصر نظامی، توسط سنایی، برای واژگانی که قبلاً در خمیریات استعمال می‌شده، معانی و مفاهیم رمزگونه و مجازی بکار رفت. نظامی نیز به عنوان اولین ساقی‌نامه سرای فارسی، ضمن کاربرد آن‌ها، به غنا و تعالی آن مفاهیم و مضامین افزود.

هم‌چنان‌که «مخزن‌الاسرار از حیث ماده به حدیقه سنایی می‌ماند» و «هفت گنبد نیز هم از جهت وزن و از حیث طرز شروع و هم‌چنین از لحاظ شباهت در بعضی معانی، از تأثیر حدیقه سنایی خالی نیست» و «نفوذ فردوسی هم از جهت ماده و محتوی در مثنوی‌های شیرین و خسرو، هفت گنبد و اسکندرنامه پیداست.» (عبدالحسین زرین‌کوب، سیری در شعر فارسی، ۱۳۸۴، ص ۶۴)، ساقی‌نامه‌های نظامی نیز، متأثر از آثار پیشینیان است و اگرچه او را مبتکر ساقی‌نامه در شعر فارسی می‌دانند، اما بنظر می‌رسد که، اولاً نظامی در تنظیم ساقی‌نامه خود در بحر متقارب، به فردوسی توجه داشته و ثانیاً اشارات نظامی به قهرمانان شاهنامه، می‌تواند گویای این توجه باشد و ثالثاً، شباهت ابیات ساقی‌نامه نظامی در بی‌وفایی دنیا و نکوهش زمانه و توصیف می و تجویز آن برای گریز از رنج و اندوه روزگار، به ابیاتی که فردوسی در پایان هر قسمت از شاهنامه با این مضامین سروده است، مصدق عنایت نظامی به شاهنامه استاد طوس است.

دیگر این که از معانی و مفاهیم و واژگان بکار رفته در ساقی‌نامه نظامی، برمی‌آید که او، به اشعار عارفانه و صوفیانه سنایی نیز نظر داشته است، که در بخش بعدی این مقاله به آن پرداخته خواهد شد.

قبل از ورود به مبحث تحول فکری نظامی در ساقی‌نامه‌ها، لازم است که نوع نگاه نظامی به ساقی، می، باده و... به ترتیب در منظومه‌های او به شرح ذیل مورد بررسی قرار گیرد:

۱. در **مخزن الاسرار** در (مناجات اول)، تعبیر عارفانه او از ساقی و می این گونه است:

ساقی شب دست‌کش جام توست مرغ سحر دست‌خوش نام توست
(نظامی، ص ۱۷)

و در (معراج)، پیامبر (ص) را باده‌نوش حق می‌شمارد:

خورد شرابی که حق آمیخته جرعه آن در گل ما ریخته
(همان، ص ۲۱)

و در (مدح ملک فخرالدین بهرام‌شاه و در خطاب زمین بوس)، باز هم، می و جام و

ساقی را، به گونه‌ای مطرح می‌کند، که وابسته به دولت باقی است:

جام سخا را که کفش ساقی است باقی بادا که همین باقی است
می خور، می، مطرب و ساقیت هست غم چه خوری دولت باقیست هست
(همان، ص ۲۷)

و در (مقاله اول) از ساقی روحانیان سخن می‌گوید:

پیشکش خلعت زندانیان محتسب و ساقی روحانیان
(همان، ص ۴۳)

و در مقاله ۱۴، از خوردن خمر و مسکر، منع می‌کند و آن را دشمن عقل

می‌شمارد و غفلت را مولود آن می‌داند:

مست مکن عقل ادب ساز را طعمه گنجشک نکن بازار را
می که حلال آمده در هر مقام دشمنی عقل تو کردش حرام
گر خبرت باید چیزی مخور کز همه چیزیت کند بی‌خبر
بی‌خبر آن مرد که چیزی چشید کش قلم بی‌خبری در کشید
(همان، صص ۷۴-۷۵)

و به این ترتیب، همان گونه که از محتوای کلی مخزن الاسرار برمی‌آید، فضای حاکم بر این منظومه حکمت‌آمیز، حال و هوای عرفانی و اخلاقی دارد و نگاه نظامی به مقولات شراب، باده، می، ساقی و... به هیچ وجه شباهتی به خماریات و باده‌سراییه‌های دیگر شاعران پیشین ندارد.

۲. در منظومه عاشقانه **خسرو و شیرین**، ابتدا در (استدلال نظر و توفیق شناخت)، نوش

کردن جام وصل را، معادل خود فراموشی می‌داند، که مقوله‌ای عارفانه است و شاید با این بیت خواسته است تا برائت استهلالی در داستان خسرو و شیرین داشته باشد:

نظامی جام وصل آنکه کنی نوش که بر یادش کنی خود را فراموش
(همان، ص ۹۸)

در فضای شادخواری و عشرت‌جویی خسرو و شیرین، که بیش‌تر به یک هوس‌نامه دل‌انگیز شبیه است، نظامی «هوس‌بازی نمی‌کند، بلکه خیال‌بازی می‌کند... و نمایشی از ذوق و ظرافت شاعرانه و عرضه‌گاه متعالی‌ترین فرآورده‌های هنر و وجدان» (زرین‌کوب، ۱۳۸۳، صص ۷۸-۷۹) اوست.

اما به اقتضای شرایط، محیط و فضای حاکم بر داستان، به تصویر بزم‌های می‌گساری و می‌خوارگی می‌پردازد.

در (نمودن شاپور صورت خسرو را بار سوم) می‌گوید:

دگر باره نشاط آغاز کردند می آوردند و عشرت ساز کردند
پیاپی شد غزل‌های فراقی برآمد بانگ نوشانوش ساقی
(همان، ص ۱۲۶)

و در رفتن (شاپور دیگر بار به طلب شیرین و شنیدن خسرو اوصاف شکرآسپهانی) به نبید تلخ اشاره می‌کند:

چو از جام نبید تلخ شد مست حکایت را به شیرین باز پیوست
(همان، ص ۱۴۵)
گلابی را به تلخی راه می‌داد به شیرینی به دست شاه می‌داد
(همان، ص ۲۱۹)

و در قصه افسانه‌سراییی ده دختر می‌گوید:

شبی بی رود و رامش‌گر نبودند زمانی بی می و ساغر نبودند
می و معشوق و گلزار و جوانی از این خوش‌تر نباشد زندگانی
(همان، صص ۱۶۰-۱۶۱)

و در (زفاف خسرو و شیرین)، به مستی و غفلت، در اثر شرب خمر، اشاره دارد.

بسا مست که قفل خویش بگشاد به هشیاری ز دزدان کرد فریاد
چنان بُد مست کش بی‌هوش بردند بهجای غاشیش بر دوش بردند
بدان تا مستیش را آزمابد که مه را ز ابر فرقی می‌نماید
ولی چون غول مستی رهزنش بود گمان افتاد کان مادر زنش بود
(همان، صص ۲۶۹-۲۷۰)

نظامی در مبحث (طلب کردن طغرل او را)، در پایان داستان خسرو و شیرین، اشاره‌ای به حضورش در محضر طغرل دارد و گویا خود را در مقام خضر قرار می‌دهد و پیام می‌دهد که آمادهٔ سرودن ساقی‌نامه‌های عارفانه می‌شود، که می‌توان آن را به عنوان

مقدمه ورود به ساقی‌نامه لیلی و مجنون دانست و می‌گوید:

چو داندش خبر کامد نظامی	فزودش شادایی بر شادکامی
شکوه زهد من بر من نگه‌داشت	نه زان پشیمی که زاهد در کله داشت
بفرمود از میان می برگرفتند	مدارای مرا پی برگرفتند
اشارت کرد کاین یک روز تا شام	نظامی را شویم از رود و از جام
نوی نظم او خوش‌تر ز رود است	سراسر قول‌های او سرود است
چو خضر آمد ز باده سر بتاییم	که آب زندگی با خضر یاییم

(همان، ص ۳۰۴)

۲. نظامی در داستان **لیلی و مجنون**، در فضای آکنده از اندوه و ناکامی و تنگنای عرصه آن حکایت، که سرانجامی جز تأسف ندارد، مجال بزم‌آرایی و صحبت باده و می‌گساری ندارد و ساقی‌نامه موجود در این داستان را نیز در ذیل - (یاد کرد گذشتگان) خویش سروده است. بنظر می‌رسد که برای تسکین دل دردمند خود و فراموش کردن غم‌های جان‌کاه، از ساقی استمداد می‌کند.

اجمالاً این که نظامی در قصه لیلی و مجنون، تعداد ابیاتی را که در آنها به ساقی و می و جام، اشاره دارد، بسیار محدود است و بنابه بررسی نگارنده، به تعداد انگشتان دو دست نیز نمی‌رسد، که به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

در آغاز داستان لیلی و مجنون در مکتب چنین می‌آورد:

عشق آمد و جام خام در داد	جامی بد و خوب رام در داد
مستی به نخست باده سخت است	افتادن نافتاده سخت است

(همان، ص ۳۴۰)

و در وصف عشق مجنون و اوصاف لیلی و مجنون، می‌گوید:

لیلی می مشک‌بوی در دست	مجنون نه ز می ز بوی می مست
------------------------	----------------------------

(همان، ص ۳۴۴)

و در ماجرای «بردن پدر مجنون را به خانه کعبه»، در وصف حال مجنون می‌گوید:

یا رب به خدایی خدایت	و آن‌گه به کمال پادشاییت
گرچه ز شراب عشق مستم	عاشق‌تر از این کنم که هستم

(همان، ص ۳۵۱)

از باده بی‌خودی چنان مست	کاگه نه که در جهان کسی هست
--------------------------	----------------------------

(همان، ص ۳۵۳)

۴. داستان هفت پیکر نظامی که در آن «عشق با واقعیت آمیخته شده» (زرین‌کوب، ۱۳۸۳، ۱۳۶) و «از محیط اندوه بار خشک و بی‌روح عرب، به دنیای شاد و خرم و پر تحرک ایران باستان بازگشته (همان، ص ۱۴۴) و «جو صافی و آکنده از تخیل و

تصویر، خواننده را بطور نامحسوس، به اقلیم عدالت انسانی می‌کشد» (همان، ص ۱۶۷) و «دنیایی بود که انسان در آن فعالیت و جنب و جوش داشت» (همان، ص ۱۶۷) و در عین حال فضای کام‌جویی و تجمل‌پرستی و شکوه و عیش و عشرت بوده، نظامی دیدگاه‌های خود را نسبت به می و ساقی و باده این‌گونه بیان می‌کند: در مبحث (معراج پیامبر (ص) و وصل نبی به حق و بهره‌مندی از جام حقیقت) آورده است:

شربت خاص خورد و خلعت خاص یافت از قرب حق برات خلاص
جامش اقبال و معرفت ساقی هیچ باقی نماند در باقی
(همان، ص ۴۴)

در این ابیات نظامی، با استادی تمام در آغاز منظومه عشقی و اخلاقی هفت پیکر، دیدگاه عارفانه خویش را، نسبت به مقوله ساقی و می، به گونه‌ای روشن کرده است که مخاطب خود را نسبت به معرفت خویش آگاه نموده، تا خواننده هدف اصلی نظامی را در توصیف بزم‌های می‌گساری در سراسر داستان دریابد، که او همان نظامی سراینده مخزن‌الاسرار است که در آن، تصویر تمام نمای عشق حقیقی و معرفت واقعی خود را به نمایش گذاشته است، اما به اقتضای فضای عاشقانه داستان در ماجرای (برتخت نشستن بهرام) می‌گوید:

حوضه می به گرد هر جویی مجلسی در میان هر کویی
(همان، ص ۴۸۱)

و گاهی غفلت بهرام را در لشکرکشی خاقان چین، بیان می‌کند که:
با حریفان به می در افتادست حاصلش باد و خوردنش باده است
(همان، ص ۴۸۹)

اما در (عتاب کردن بهرام با سران لشکر) که جزو توقف‌گاه‌های نظامی بر هشدارهای اخلاقی است می‌گوید:

گرچه من می خورم چنان نخورم که زمستی غم جهان نخورم
می خورم کار مجلس آرایم تیغ را نیز کار فرمایم
خنده و مستیم به تأویل است خنده شیر و مستی پیل است
ابلهان مست و بی‌خبر باشند هوشیاران می دگر باشند
(همان، صص ۴۹۲-۴۹۳)

او دوباره به فضای بزمی باز می‌گردد و در (خواستن بهرام دختران شاهان اقلیم (را) وصف بزم او می‌گوید:

به فراغت به کام دل بنشست دشمنان زیر پای و می در دست/۴۹۵
می و نقل و سماع و یاری چند می‌گساری و غم‌گساری چند/۴۹۷

و در نشستن بهرام روزشنبه (در گنبد سیاه) می‌گوید:

قوت جان از می‌مغانه کنیم	نقل و می‌نوش عاشقانه کنیم / ۵۱۰
نوش ساقی و جام‌نوش گوار	گرمتر کرد عشق را بازار / ۵۱۲
از کف ساقیان دریا کف	درفشان گشت کام‌های صدف / ۵۱۴

با بررسی اجمالی در این منظومه، می‌توان دریافت که نظامی به هنگامی که مخاطبانش غرق در احساسات ناشی از تصاویر و صحنه‌های زیبای عاشقانه می‌شوند، روی دیگر سکه شخصیت خویش را، که همان شاعر زهداندیش، متشرع و اهل معرفت است، نمایان می‌کند و نشان می‌دهد، که تحول موجود در قلم و آرایش صحنه‌های دل‌انگیز عاشقانه او، از مشرب حکیمانه و اندیشه‌های نابش سرچشمه می‌گیرد.

۵. اسکندرنامه

این منظومه که حاوی دو بخش (شرف‌نامه و اقبال‌نامه) است و «آخرین تلاش نظامی در جست‌وجوی یک مدینه فاضله است» (همان، ص ۴۶۹) می‌تواند آخرین تصویر از شخصیت واقعی او و نمایش‌گر اهداف و اغراض او در طول سی سال هنرنمایی کم‌نظیرش باشد.

از نام‌های عمیق و با مسمای (شرف‌نامه، اقبال‌نامه، خردنامه)، پیداست که او با کیمیای خرد، به دنبال تجسم انسانی است که از سرمایه شرف - که همان علو قدر و بزرگی و جاه و جلال و عظمت، عزت و آبرو - است، برخوردار باشد و سرانجام در اقبال‌نامه، با مدد دولت اقبال - که همان قوت طالع و وصول به خوش‌بختی است - می‌خواهد که انسان‌ها را به شهر نیکان و سر منزل سیمرغ، راه‌نمایی کند و تمامی فضیلت‌ها را در منظر و معرض مشاهده آنها قرار دهد.

نظامی، که بخش مهم و ارج‌مند ساقی‌نامه خود را، در این منظومه بیادگار گذاشته است، علاوه بر آن‌چه که در ساقی‌نامه او آمده است - که بشرح آن خواهیم پرداخت - غالباً بگونه‌ای سخن از می و ساقی، بمیان آورده که عطر حکمت خسروانی و یونانی از آن‌ها استشمام می‌شود.

- در بحث (در شرف این نامه بر دیگر نامه‌ها) و در (رغبت نظامی به نظم

شرف‌نامه)، می‌گوید:

از آن خسروی می‌که در جام اوست	شرف‌نامه خسروان نام اوست / ۶۲۱
در آن بزمه خسروانی خرام	در افکن می خسروانی به جام / ۶۳۱
به من ده که می خوردن آموختم	خورم خاصه کز تشنگی سوختم / ۶۳۱

و سپس در می‌خوارگی به رعایت ادب توصیه می‌کند:

نظامی چو می با سکندر خوری نگه دار ادب تا زخود برخوری ۶۳۲/

و در مبحث (سگالش نمودن اسکندر بر جنگ دارا)، حکیمانی را در بزم می‌نشاند، که می از جامی نوش می‌کنند که عمر جاودانی می بخشد. او می‌گوید:

پذیره شد آسایش و خواب را	روان کرد بر کف می ناب را
به نوروز بنشست و می نوش کرد	سرود سرایندهگان گوش کرد
نبودی زشه دور تا وقت خواب	مغنی و ساقی و رود و شراب
ارسطو به ساغر فلاطون به جام	می خام ریزند بر خون خام
گرو کن به عمر ابد جام را	گرو گیر کن باده خام را ۶۵۷/۱

نظامی در (خواستگاری اسکندر روشنک را و در بزم اسکندر با نوشابه)، به توصیف محافل باده گساری می‌پردازد و سرانجام، در (رفتن اسکندر به دز سریر و نشستن بر تخت)، به توضیح تأثیر می در عاقبت اندیشی می‌پردازد و می‌گوید:

چو ساقی چنان دید پیغام را	ز باده برافروخت آن جام را
بر خسرو آورد با رای و هوش	که بر یاد کی خسرو این می بنوش
چو شه جام را دید برپای خاست	بخورد آن یکی جام و دیگر نخواست
بر آن تخت بی تاجور بنگریست	بر آن جام بی باده لختی گریست
که بی تاجور تخت زرین مباد	چو می نیست جام جهان بین مباد

(همان، ص ۷۴۱-۷۴۲)

نظامی در اسکندرنامه به طرح دیدگاه خود نسبت به مقولات (می، شراب، باده، ساقی، جام و...) پرداخته است و آن را در ساقی‌نامه خویش بیادگار نهاده که در ادامه همین مقاله به آن می‌پردازیم.

ساقی‌نامه نظامی و تحول فکری او

مجموعه ابیاتی که در این مقوله مورد بحث قرار می‌گیرد ۱۳۷ بیت است، که ۳۳ بیت آن در منظومه لیلی و مجنون و ۹۸ بیت در منظومه شرف‌نامه - به نقل از کلیات نظامی گنجوی با تصحیح استاد وحید دستجردی - آمده است و ۶ بیت دیگر، به نقل از تذکره می‌خانه ملا عبدالنبی فخرالزمانی با تصحیح احمد گلچین معانی است، که در کلیات تصحیح شده استاد وحید دستجردی وجود ندارد و آن ۶ بیت عبارت است از:

بیا ساقی از خُم دوشینه می	که ماندست باقی ز کاوس کی
بده تا طبیعت سیاوش شود	چو نوشد دمی چند بی‌هش شود
بیا ساقی از بهر دفع خمار	دوای دل دردمندان بی‌آر
شرابی بمن ده که مستی کنم	بدان آب آتش پرستی کنم
بیا ساقی از خُم دهقان پیر	به من ده یکی ساغر دستگیر

از آن می که او داروی هوش باد مرا شربت و شاه را نوش باد
(تذکره میخانه، صص ۲۱-۲۲-۲۶)

در ساقی‌نامه‌های نظامی - برخلاف خم‌ریه‌ها که بیش‌تر جنبه عاشقانه و عشق ظاهری دارد - از عشق معنوی سخن گفته شده و مانند ساقی‌نامه‌های دیگر، ساقی مورد خطاب قرار گرفته است. او علاوه بر حاکم کردن روح عرفانی، فلسفی و اخلاقی در مضامین ساقی‌نامه‌های خود، واژگان، مضامین و ترکیبات را در آن‌ها، به معنی کنایی و رمزی بکار برده است، که عبارت است از: ساقی، آب، شراب، مستی، خرابات، جام، صبح، پیر، شهید و شیر، محنت، نشاط، دارو، آتش، چراغ، آئینه، ساغر، باده، دل، تشنه، مغان، گلاب، قدح، خمار، جوانی، جرعه، خم، رحیل، آفتاب، غم و نام برخی از پادشاهان، مانند: جمشید، کی خسرو، قباد، فریدون و...

در اشعار عارفانه و صوفیانه، «می» به معنی «غلبه عشق» (سیدجعفر سجادی، ۱۳۸۹، ص ۷۵۱) و «می‌خانه» به معنی «باطن عارفان کامل» (همان، ص ۷۵۲) و «ساقی» کنایه از «فیاض مطلق» یا «ساقی کوثر» و گاهی منظور «ذات به اعتبار حب و ظهور و اظهار» (همان، ص ۴۵۲) و مراد از جام، «دل عارف سالک» (همان، ص ۲۸۱) و مراد از «شراب و باده»، «غلبه عشق» (همان، ص ۴۸۹) است. اکنون به ذکر ابیات ساقی‌نامه‌های نظامی و اصطلاحات عرفانی آن‌ها می‌پردازیم و به مشابهت برخی از واژگان آن‌ها با آثار سنایی اشاره می‌کنیم و سپس به اندیشه‌ها و افکار نظامی در ساقی‌نامه‌ها خواهیم پرداخت.

۱. نظامی در شرف‌نامه در مبحث «حسب حال و انجام روزگار» بعد از سرودن ابیات:

بیا ساقی آن می نشان ده مرا از آن داروی بی‌هشان ده مرا
بدان داروی تلخ بی‌هش کنم مگر خویشتن را فراموش کنم/۶۱۵

و قبل از این که به سرودن دیگر ابیات ساقی‌نامه خویش در شرف‌نامه بپردازد، هشدار می‌دهد که منظورش از (می) چیست و این هشدار، ناشی از شخصیت زهدانه و متشرعانه نظامی است و توجه مخاطبان خویش را، به معانی عرفانی موجود در ساقی‌نامه خود جلب می‌کند و می‌گوید:

مپنداری ای خضر پیروز پی که از می مرا هست مقصود می
مرا ساقی آن وعده ایزدی است صیوح از خرابی می از بیخودی است
وگرنه به ایزد که تا بوده‌ام به می دامن لب نیالوده‌ام
گر از می شدم هرگز آلوده جام حلال خدا باد بر من حرام/۶۱۷

و سپس جهت ایضاح بیش‌تر و رفع تهمت می‌گساری از خویش، می‌گوید:
می‌ی کو چو آب زلال آمد ست بهر چار مذهب حلال آمدست/۶۱۷

صبحی که بر آب کوثر کنم	حلال است اگر تا به محشر کنم/۶۲۷
نه آن می که آمد به مذهب حرام	می کاصل مذهب بدو شد تمام/۶۳۰
از آن می که دل را بدو خوش کنم	بدوزخ درش طلق آتش کنم/۶۵۴
می کی کآب در روی کار آورد	نه آن می که در سر خمار آورد/۷۸۱

و در ساقی‌نامه لیلی و مجنون نیز، ابیاتی را، جهت تأیید این هدف آورده است:

آن می که محیط بخش کشت است	همشیره شیره بهشت است/۳۳۴
آن می که نمادی صبح است	آبادکن سرای روح است/۳۳۵
آن می که چو اشک من زلال است	در مذهب عاشقان حلال است/۳۳۳

و این اندیشه نظامی را، می‌توان در سنایی نیز یافت، که با استادی تمام، پیامبران الهی را نیز جرعه نوش ساقی حقیقی و می معرفت می‌شمارد و می‌گوید:

دوش ما را خراباتی شب معراج بود	آن که مستغنی بد از ما هم به ما محتاج بود
عشق ما تحقیق بود و شرب ما تسلیم بود	حال ما تصدیق بود و مال ما تاراج بود

(دیوان سنایی، ص ۳۹۹)

مسلم کن دل از هستی مسلم	دمادم کش قدح این‌جا دمادم
نه زان میها کز آن مستی فزاید	از آن میها که از جان کم کند غم
حریفانت همه یک‌رنگ و دل شاد	چو بسطامی و ابراهیم ادهم
جنید و شبلی و معروف کرخی	حبیب و آدم و عیسی مریم

(دیوان سنایی، ص ۴۲۲)

۲. خراب شدن و خراباتی شدن، که به معنی «خراب شدن صفات بشریت و فانی شدن وجود جسمانی و خراباتی مرد کاملی است که از او معارف الهی بی‌اختیار صادر می‌شود.» (سیدجعفر سجادی، ۱۳۸۹، ص ۳۴۲)

و با عنایت به این‌که:

خراباتی شدن از خود رهایی است	خودی کفر است اگر خود پارسایی است
نشانی داده‌اندت از خرابات	که «التوحید اسقاط الاضافات»

(گلشن‌راز شبستری، ص ۱۱۹)

در نگاه نظامی هم، که خود را در جامعه‌ای می‌بیند که برآیند رفتار انسان‌ها، عموماً بر تظاهر و ریاکاری است، پناه بردن به خرابات، چاره کار است، که می‌گوید:

بیا ساقی آن ارغوانی شراب	بمن ده که تا مست گردم خراب/۶۲۱
مگر زان خرابی نوایی زخم	خراباتیان را صلابی زخم/۶۲۱
خرابم کن از باده جام خاص	مگر زین خرابات یابم خلاص/۶۷۹

و این‌گونه مضامین، دقیقاً در آثار سنایی بچشم می‌خورد که می‌گوید:

در دل آن‌که روشنایی نیست	در خراباتش آشنایی نیست
در خرابات خود به هیچ سبیل	موضع مردم ریایی نیست

(دیوان سنایی، ص ۳۲۶)

شایسته ارباب کرامات نگردي

تا معتكف راه خرابات نگردي

(دیوان سنایی، ص ۵۰۲)

۳. از منظر نظامی، راه رهایی از غم‌های روزگار و محنت آن، نزد عارفان، تنها در سایه عنایت ساقی است و او در ساقی‌نامه شرف‌نامه می‌گوید:

بیاساقی آن شربت جان‌فزای	به من ده که دارم غمی جان‌گزی/۶۳۹
مگر چون بدان شربت آرم نشاط	غمی چند را در نوردم بساط/۶۳۹
بیاساقی آن لعل پالوده را	بیاور بشوی این غم آلوده را/۶۶۰
بیاساقی آن می که محنت بر است	به چون من کسی ده که محنت خور است/۷۱۳
مگر بوی راحت به جانم دهد	ز محنت زمانی امانم دهد/۷۱۳

و در ساقی‌نامه لیلی و مجنون نیز بدان اشاره می‌کند که:

در می به امید آن زخم چنگ تا باز گشاید این دل تنگ/۳۳۳

و سنایی هم راه گریز از محنت و غم را این‌گونه نشان می‌دهد، که:

ساقیا مستان خواب آلوده را بیدار کن	از فروغ باده رنگ رویشان گلنار کن
گر ز چرخ چنبری از غم همی خواهی نجات	دور باده پیش‌گیر و قصد زلف یارکن

(دیوان سنایی، ص ۶۶)

۴. یکی دیگر از مقاصد عارفانه‌ای که نظامی در ساقی‌نامه خود مد نظر دارد، گریز از خویشتن خود و فراموشی است، که با باده و می، به عنوان داروی بی‌هوشی بدان دست می‌یابد و غیبت از خویش را، نشانه آزادی می‌داند و می‌گوید:

بیاساقی آن می نشان ده مرا	از آن داروی بی‌هشان ده مرا/۶۱۵
بدان داروی تلخ بی‌هش کنم	مگر خویشتن را فراموش کنم/۶۱۵
بیاساقی از خود رهایییم ده	ز رخشنده می روشناییم ده/۶۳۷
بیاساقی از من مرا دور کن	جهان از می لعل پرنور کن/۶۸۳
بیاساقی آزاد کن گردنم	سرشک قدح ریز در دامنم/۷۷۵

و در ساقی‌نامه لیلی و مجنون، همین مضمون را می‌سراید که:

ساقی نفسم زغم فروبست	می ده که به می زغم توان رست/۳۳۶
آن می که نخورده جای جان است	چون خورده شود دوی جان است/۳۳۷

این‌گونه مضمون را، سنایی نیز بیان داشته است که:

زان گونه می صرف که چون یک دو سه خوردیم	در چشم خود از بی‌خبری هیچ نمائیم
--	----------------------------------

(دیوان سنایی، ص ۵۷۴)

۵. حکیم گنجه در ساقی‌نامه‌های خود، به بحث نور و روشنایی، بیش از سایر مقولات عرفانی می‌پردازد، زیرا که نور «بنیاد عرفان و حکمت مشرق زمین... والله

روشن کننده آسمانها و زمینها و منور ارواح است» (سیدجعفر سجادی، ۱۳۸۹، ص ۷۷۲) و چراغ «کنایه از عقل فعال» و چراغ دل «مراد، دل روشن به نور معرفت است.» (همان، ص ۳۰۲)

او می‌را، فروزنده چراغ دل و مایه روشنی نظر می‌داند و این دیدگاه، مؤید مشربی عارفانه است، که تحت تأثیر حکمت خسروانی، در وجود نظامی تجلی یافته است. این گونه می‌سراید:

بیاساقی از من مرا دورکن	جهان از می لعل پرنور کن/۶۸۳
بیاساقی آن شب چراغ مغان	بیاور ز من بر میاور فغان/۷۰۶
چراغی کزو چشمها روشن است	چراغ دلم را از آن روغن است/۷۰۶
بیاساقی آن جام کی خسروی	که نورش دهد دیدگان را نوی/۷۴۲
بدان آب روشن نظرکن مرا	وزین زندگی زنده تر کن مرا/۸۲۳

او، در ساقی‌نامه لیلی و مجنون، بیتی را در همین مضمون آورده است که:
آن می که چراغ رهروان شد هر پیر که خورد از او جوان شد/۳۳۶

و سنایی هم در آثار خویش، باده را، دارای فروغ و نور می‌داند و می‌گوید:
ساقیا مستان خواب آلوده را بیدارکن از فروغ باده رنگ رویشان گلنار کن
(دیوان سنایی، ص ۴۶۱)

۶. دیگر مقوله عارفانه‌ای که در ساقی‌نامه نظامی آمده است، این است که از می و باده به عنوان عنصر روح‌بخش و راحت‌انگیز روح یاد کرده و واژه راح را به معنی «شراب طهور و انفاس قدسی پیر و مرشد کامل»، (سیدجعفر سجادی، ۱۳۸۹، ص ۴۰۸) که جان‌پرور و روح‌بخش است، بطور مکرر بکاربرده است:

بیاساقی آن راحت انگیز روح	بده تا صبوحی کنم در صبوح/۶۲۷
بیاساقی آن راح ریحان سرشت	به من ده که با یادم آمد بهشت/۶۳۴
بیاساقی آن راق روح‌بخش	به کام دلم در فشان چون درخش/۶۶۵
مگر بوی راحت به جانم دهد	ز محنت زمانی امانم دهد/۷۱۲
بیاساقی آن می که جان‌پرور است	به من ده که چون جان مرا درخور است/۷۱۶

و نظیر همین مفاهیم را، در ساقی‌نامه لیلی و مجنون ذکر می‌کند:

آن می که منادی صبوح است	آباد کن سرای روح است/۳۳۵
آن می که نخورده جای جان است	چون خورده شود دواى جان است/۳۳۷

واژه‌های روح و راح، در مضامین عرفانی شعر سنایی، این گونه بکار رفته است:
ای سنایی قدح دمام کن روح ما را ز راح خرم کن
(دیوان سنایی، ص ۴۳۴)

پسرا خیز تا صبوح کنیم راح را همنشین روح کنیم
(دیوان سنایی، ص ۲۵۸)

۷. نظامی در ساقی‌نامه خود، از می و شراب و باده، به عنوان شربت و آب نام می‌برد که در اصطلاح به معنی «معرفت» است، چنان‌که مراد از حیات نیز معرفت است... برخی مفسران آه شریفه (انا انزلنا من السماء ماء) (فرقان ۴۸) را به همین معنی گرفته‌اند. (سیدجعفر سجادی، ۱۳۸۹، ص ۱)

و ترکیبات آب یاقوت‌وار، آب حیوان‌گوار، آب جوی بهشت، آب آتش خیال، آب روان، شربت جان‌فزا و شربت دل‌فریب، از ویژگی‌های ساقی‌نامه اوست:

بیاساقی آن آب یاقوت‌وار	درافکن بدان جام یاقوت‌وار/۶۲۴
بیاساقی آن آب حیوان‌گوار	به دولت‌سرای سکندر سپار/۶۳۲
بیاساقی آن شربت جان‌فزای	به من ده که دارم غمی جان‌گزای/۶۳۹
به تشنه ده آن شربت دل‌فریب	که تشنه زشربت ندارد شکیب/۶۹۷
بیاساقی آن می که جان‌پرور است	چو آب روان تشنه را در خور است/۷۱۶
بیاساقی آن آب آتش خیال	در افکن بدان کهرباگون سفال/۸۱۳

۸. کاربرد واژه «جام» در ساقی‌نامه نظامی، که «در اصطلاح، دل‌عارف سالک است که مالامال از معرفت است» (سیدجعفر سجادی، ۱۳۸۹، ص ۲۸۰) و ترکیبات زیبایی که با آن ساخته است، از دیگر مفاهیم عارفانه‌ای است، که تکرار آن در ابیات مختلف، خصوصاً ترکیبات جام جم، جام کی‌خسروی و جام جهان‌بین، نشان‌گر توجه او به حکمت خسروانی است.

بیاساقی آن جام آیینه فام	بمن ده که بردست، به جای جام/۶۲۲
چو زان جام، کی‌خسرو آئین شوم	بدان جام روشن، جهان بین شوم/۶۲۲
بیاساقی آن جام زرین بیار	که ماند از فریدون و جم یادگار/۷۴۶
بیاساقی آن جام گوهر فشان	به ترکیب من گوهری در نشان/۸۱۰
مگر جام خشکم بدو تر شود	که زنگار گوهر به گوهر شود/۸۱۰
بیاساقی آن جام رخشنده می	به کف گیر بر نعمة نای ونی/۸۱۸
بیاساقی آن جام روشن چو ماه	به من ده به یاد زمین بوس شاه/۸۱۳
که تا مهد بر پشت پروین کشم	به یاد شد آن جام زرین کشم/۸۳۱
سفالینه جامی که می جان اوست	سفالین زمین خاک ریحان اوست/۶۲۴

سنایی نیز، ضمن کاربرد واژه جام در اشعار خود، در دو بیت زیبا، برای دریافت

چنین جامی، لیاقت و شایستگی را ضروری می‌داند و می‌گوید:

ساقیا می ده که جز می عشق را پدram نیست	وین دلم را طاقت اندیشه ایام نیست
خوردن می نهی شد زان نیز در ایام ما	کاندر این ایام هر دستی سزای جام نیست

(دیوان سنایی، ص ۳۷۶)

۹. واژه دل، که «عبارت از نفس ناطقه و محل تفصیل معنی است و به معنی مخزن اسرار حق است که همان قلب باشد» (سیدجعفر سجادی، ۱۳۸۹، ص ۳۸۷) و «مستقر عهد الهام، محل نورایمان، سراپرده مشاهده حق و محل رحل عشق» (همان، ص ۳۸۸) است مورد توجه نظامی بوده و از آن جا که دل عارف را این گونه می‌دانند که:

دل عارف شناسای وجود است وجود مطلق او در شهود است
(گلشن‌راز شبستری، ص ۱۰۰)

نظامی تازگی و فروزندگی دل خویش را، از ساقی طلب می‌کند و می‌گوید:

بیا ساقی آن راوق روح‌بخشش به کام دلم در فشان چو درخش/۶۶۵
از آن می‌که دل را بدو خوش کنم به دوزخ درش طلق آتش کنم/۶۵۴
من او را خورم دل‌فروزی بود مرا او خورد خاک روزی بود/۶۶۵
بیا ساقی آن می‌که او دل‌کش است بمن ده که می‌در جوانی خوش است/۸۲۶
چراغ دلم یافت بی روغنی به می‌ده چراغ مرا روشنی/۷۳۸

و در ساقی‌نامه لیلی و مجنون هم از ساقی طلب دل‌گشایی می‌کند:

در می‌به امید آن زخم چنگ تا باز گشاید این دل تنگ/۳۳۳
آن می‌که صفای سیم دارد در دل ائری عظیم دارم/۳۳۶

همان‌گونه که سنایی هم، گشایش دل خویش و رهایی دل را، از ساقی می‌خواهد

و در خرابات می‌جوید:

هر کو به خرابات مرا راه نماید زنگ غم و تیمار ز جانم بزادید
دائم به خرابات مرا رفتن از آن است کآلآ به خرابات مرا دل نگشاید

(دیوان سنایی، ص ۲۰۱)

ای ساقی خیز و پرکن آن جام کافتاده دلم ز عشق در دام
(همان، ص ۴۲۹)

۱۰. پیر در مشرب عرفانی به معنی «مرشد و قطب است و گاهی رند خراباتی است و گاهی

عقل» (سیدجعفر سجادی، ۱۳۸۹، ص ۲۱۶) است و پیر مغان «رهبر کامل روحانی»

(همان، ص ۲۱۷) است، که نظامی در ساقی‌نامه‌های خود، آن‌ها را بکار برده است:

بیا ساقی از خُم دهقان پیر می‌در قدح ریز چون شهد و شیر/۶۳۰
بیا ساقی از خُم دهقان پیر به من ده یکی ساغر دست‌گیر
(دیوان سنایی، ص ۱۷)

بیا ساقی آن رنگ داده عبیر که رنگش زخون داد دهقان پیر/۸۰۸

و در ساقی‌نامه لیلی و مجنون هم اشاره دارد:

ساقی زره بهانه بر خیز پیش آر می‌مغانه بر خیز/۳۳۷

سابقه چنین اصطلاحاتی، در اشعار سنایی نیز مشهود است، که می‌گوید:
 می ده پسرا که در خمارم آزرده جـور روزگـارم
 در مغ‌کده‌ها بود مَمَام در مصطبه‌ها بود قـرارم
 (دیوان سنایی، ص ۴۳۸)

۱۱. از دیگر مقوله‌هایی که نظامی در ساقی‌نامه‌های خود آورده است، تلمیحات و ذکر نام و یاد کرد از پادشاهان باستانی است که از جهت عبرت‌آموزی، تأثیرگذار و نشان از بی‌وفایی روزگار و گذر عمر کوتاه انسان است و از ساقی می‌خواهد که با جامی از باده معرفت، چراغ دل و جانش را روشن کند، تا چهره واقعی روزگار را مشاهده کند:

بیا ساقی آن آب حیوان گوار به دولت‌سرای سکندر سپار/۶۳۲
 که تا دولتش بوسه بر سر دهد به میراث خوار سکندر دهد/۶۳۲
 چو زان جام کی خسرو آیین شوم بدان جام روشن جهان بین شوم/۶۶۲

بیا ساقی آن جام زرین بیار که ماند از فریدون و جم یادگار/۷۴۶
 بیا ساقی از خُم دوشینه می که ماندست باقی ز کاووس کی
 (تذکره میخانه، ص ۲۱)
 بده تا طبیعت سیاوش شود چو نوشد دمی چند بی‌هش شود
 (همان)

و در ساقی‌نامه لیلی و مجنون نیز چنین تلمیحاتی را آورده است:

آن می که کلید گنج شادی است جان‌داری کی قبادی است/۳۳۶

نظیر همین تلمیحات عبرت‌آموز، در اشعار سنایی نیز بچشم می‌خورد:

ساقیا دل پر شد از تیمار پرکن جام را برکف ما نه سه باده گردش ایام را
 کاس کیکاووس پرکن زان سهیل شامیان زیرخط حکم درکش ملک زال و سام را
 (دیوان سنایی، ص ۳۴۹)
 دوش ما را در خراباتی شب معراج بود آن که مستغنی بد از ما هم به ما محتاج بود
 چاکر ما چون قباد و بهمن و پرویز بود خادم ما ایلک و خاقان بد و مهرج بود
 (دیوان سنایی، ص ۳۶۹)

۱۲. هم‌چنان که نظامی از ساقی و می و باده به عنوان اسباب غم‌زدایی نام می‌برد، نشاط و شادی را که «بسطی پس از قبض برای سالک» (علی‌اکبر دهخدا، ذیل شادی) است، ارمغان ساقی بشمار می‌آورد و می‌گوید:

بیا ساقی از شادی و نوش و ناز یکی شربت آمیز عاشق نواز/۶۹۷
 مگر چون بدان شربت آرم نشاط غمی چند را در نوردم بساط/۶۳۹
 بیا ساقی آن باده بردار زود که بی باده شادی نشاید نمود/۸۲۹

و در ساقی‌نامه لیلی و مجنون نیز همین استمداد را از ساقی دارد که:

ساقی ز می و نشاط منشین	می تلخ ده و نشاط شیرین/۳۳۵
آن می که کلید گنج شادی است	جان داروی گنج کی قبادی است/۳۳۶
آن می که چو با مزاج سازد	جان تازه کند جگر نواز/۳۳۷

۱۳. نگاه نظامی به می و باده، به عنوان اکسیر پاکی و پاکیزگی و چاره مشکلات و رهایی از آلودگی‌ها، باعث شده است که او با مدد شراب طهور، به پاکیزگی روح و جان خویش بپردازد. گویا به آیه شریفه (وسقاهم ربهم شراباً طهوراً) (دهر، ۲۱):

عنايت داشته و خداوند را به عنوان ساقی حقیقی دانسته است که می‌گوید:	
بیبا ساقی آزاد کن گردنم	سرشک قدح ریز در دامنم/۷۷۵
سرشکی که از صرف پالودگی	فرو شوید از دامن آلودگی/۷۷۵

۱۴. نظامی از ساقی می‌خواهد که با می، مشکلات او را چاره کند و می‌گوید:

بیبا ساقی آن صرف بیجاده رنگ	به من ده که پایم درآمد به سنگ/۷۱۰
مگر چاره سازم در این سنگ‌ریز	چو بی جاده از سنگ یابم گریز/۷۱۰
می می کو به فتوای می‌خوارگان	کند چاره کار بی چارگاه/۸۱۸

و در ساقی‌نامه لیلی و مجنون نیز، از ساقی و می، چاره‌جویی می‌کند و می‌گوید:

ساقی می مشک‌بوی بردار	بند از من چاره جوی بردار/۳۳۴
-----------------------	------------------------------

و نظیر این چاره‌جویی در گفتار سنایی است، که می‌گوید:

طوفان بلا از چپ و از راست برآمد	در باده گریزید که آن کشتی نوح است
(دیوان سنایی، ص ۳۷۲)	
ای ساقی خیز و پرکن آن جام	کافتاده دلیم ز عشق در دام
	(همان، ص ۴۲۹)

در مخزن‌الاسرار: شاعر حکیم و اندیش‌مند گنجه، که هنوز چهار دهه از عمرش سپری نشده، در اولین مثنوی تعلیمی خود، به عنوان هنرمندی اهل دین و ریاضت، زاهدی شریعت‌مدار، مؤمنی معاد اندیش خردمندی روشن ضمیر و اهل تهذیب نفس ظاهر می‌شود و اندیشه‌های او پیرامون معتقداتش، در بیان و قلم او آشکار می‌گردد. از جمله مفاهیمی که در پرده ایهام و بصورت رمز بیان می‌کند، مفاهیم صوفیانه و عارفانه‌ای است که به (ساقی - می - شراب ...) مربوط است. وقتی که در مناجات با خداوند، ساقی شب را دست‌کش جام او می‌داند و هنگامی که در معراج، پیامبر(ص) را جرعه نوش شراب حق آمیخته، می‌شمارد و آن‌جا که همراهی با ساقی را، دولت باقی بشمار می‌آورد و از ترکیب ساقی روحانیان استفاده می‌کند و مستی عقل ادب ساز را، منع می‌نماید، نحوه نگرش و افکار نظامی به مقولات عارفانه (می و شراب و ساقی و می‌خانه و...)

مشخص می‌گردد و شاعر جوان در اولین اثر هنری خود، مخاطبان را با عمق اندیشه و نگاه معنوی خویش، آشنا می‌کند.

در خسرو و شیرین

نظامی، خسرو و شیرین را در فضایی شاد و پرنشاط (در سال ۵۷۶ هـ.ق) پایان رسانده است. (منصور ثروت، ۱۳۷۸، ص ۵۲)

که حدود ۶ سال با زمان سرودن مخزن الاسرار فاصله دارد. در این هنگام، نظامی در دهه پنجم عمر خویش بسر می‌برده که طبعاً پختگی و تجربه زندگی او بیش‌تر از دوران سرودن مخزن الاسرار بوده است، اما اندیشه‌اش در باب سرودن چنین مثنوی غنایی و عاشقانه‌ای، ناشی از علاقه او به بازسازی داستانی باستانی است، که می‌خواهد با نظم آن، نمایشی عرضه کند، که گویای صحنه‌های بزمی و عشقی و شکوه و جلال دربار پادشاهان ایرانی باشد. «در واقع از داستان خسرو و شیرین به بیان عشق‌های او پردازد که فردوسی بدان توجه نورزیده است.» (عبدالحسین زرین‌کوب، ۱۳۸۴، ص ۶۵)

پس طبیعی است که تمامی افکار خود را معطوف به صحنه‌سازی‌های بی‌نظیر عاشقانه کرده است و توان‌مندی خود را در سرودن خمیاریات و باده‌ستایی به سبک پیشینیان، ثابت نموده و عنان اندیشه را در اختیار داشته و هیچ‌گاه به قلم خویش، اجازه تجاوز از حدود و ثغور عفت و اخلاق را نداده است.

او در ابتدای این داستان و در ذیل (توفیق شناخت)، با بی‌تی ناب و عارفانه، نوع نگاه خود را به (ساقی و می و ساغر و...) این‌گونه تبیین می‌کند که:

نظامی جام وصل آن‌گه کنی نوش که بر یادش کنی خود را فراموش/ ۹۸

در پایان داستان نیز، به شرح حضور در مجلس طغرل می‌پردازد و به شخصیت اخلاقی و اشتها خود در جامعه و دربار پادشاهان، این‌گونه اشاره می‌کند:

فزودش شادایی برشاد کامی	چو دادندش خبر کامد نظامی
نه زان پشیمی که زاهد درکله داشت	شکوه زهد من بر من نگه داشت
مدارای مرا پی بر گرفتند	بفرمود از میان می برگرفتند
به سجده مطربان را کرد خرسند	به خدمت ساقیان را داشت دربند
نظامی را شویم از رود و از جام	اشارت کرد کاین یک روز تا شام
که آب زندگی با خضر یابیم/ ۳۰۴	چو خضر آمد ز باده سربتابیم

در هفت پیکر

در این منظومه که در سال ۴۹۳ هـ ق پایان یافته، نظامی در ششمین دهه عمر خویش بسر می‌برده است و در این مثنوی غنایی و تعلیمی، که از جنبه‌های حماسی نیز برخوردار است، معجونی از عشق و واقعیت را در هم آمیخته و ضمن آفرینش زیباترین بزم‌های عاشقانه و باده‌سرایی‌های دل‌انگیز، با همان مهارت هنرمندانه، به بیان نظر خود در خصوص معنی باطنی و حقیقی (ساقی، می و شراب...) می‌پردازد و در ذیل مبحث (معراج پیامبر(ص)) می‌گوید:

شربت خاص خورد و خلعت خاص یافت از قرب حق برات خلاص
جامش اقبال و معرفت ساقی هیچ باقی نماند در باقی/۴۴۰

در ذیل عنوان (عتاب بهرام با سران لشکر)، توقف‌گاهی را برای روشن کردن افکار خود، پیرامون (می و مستی)، ایجاد می‌کند و می‌گوید:

ابلهان مست و بی‌خبر باشند هوشیاران می دگر باشند
آن‌که در عقل پستی نبود می خورد لیک مستی نبود/۴۹۳

در قصه (نشستن روز شنبه در گنبد سیاه)، به همان واژگان و ترکیبات عارفانه در خصوص شراب و می اشاره می‌کند و آن‌را (قوت جان) می‌نامد:

قوت جان از می مغانه کنیم نقل و می نوش عاشقانه کنیم/۸۱۰

لیلی و مجنون و اسکندرنامه

این دومنظومه که ساقی‌نامه‌های نظامی در آن‌ها درج شده است، بصورت یک‌جا مورد بحث این مقاله قرار می‌گیرد. نظامی هنگام سرودن داستان لیلی و مجنون در حدود ۵۰ سالگی عمر خود بسر می‌برد و اندوه مرگ پدر، مادر، دایی و همسرش آفاق، او را آزار می‌داد و طبعاً این غم و اندوه در مضامین اشعارش ظهور می‌کرد؛ از جمله در ساقی‌نامه‌ای که در یاد کرد گذشتگان خویش سروده است.

بررسی این ساقی‌نامه می‌تواند بیان‌گر تحول اندیشه و افکار نظامی در این مقطع از عمرش باشد.

از مضامین کلی بیت‌های این ساقی‌نامه بر می‌آید که نظامی ضمن کاربرد اصطلاحات و واژه‌های عرفانی، به دنبال شادی و سرور و گشادگی دل می‌گردد و می‌گوید:

در می به امید آن زخم چنگ تا باز گشاید این دل تنگ/۳۳۳

ساقی ز می و نشاط منشین
می تلخ ده و نشاط شیرین/۳۳۵
آن می که کلید گنج شادی است
جاندار وی گنج کی قبادی است/۳۳۶

ابیاتی دیگر که از آن‌ها بوی سرخوشی و خیزش و آمادگی رزم و حضور در بزم استشمام می‌شود، حاکی از آن است که نظامی با تحمل غم و اندوه بستگانش می‌خواهد پیام امید را به مخاطبان خویش ابلاغ کند: این که نباید در مقابل غم‌های روزگار گذران، تسلیم شوند:

ساقی ز ره بهانه برخیز
پیش آر می مغانه برخیز/۳۳۷
آن می که به بزم ناز بخشد
در رزم سلاح و ساز بخشد/۳۳۷

و در حالی که دوران جوانی خود را پشت سر گذاشته است، با همین روحیه با نشاط از ساقی طلب می‌کند که او را به ایام خویش جوانی بازگرداند و از تضعیف روح پرشور و حال او جلوگیری کند:

ساقی می ارغوانیم ده
یاری ده ز نندگانیم ده/۳۳۷
آن می که چو با مزاج سازد
جان تازه کند جگر نواز/۳۳۷
ساقی منشین که زود دیر است
می ده که سرم زشغل سیر است/۳۳۶
آن می که چراغ رهروان شد
هر پیر که خورد از آن جوان شد/۳۳۶

نظامی که در این زمان، هم از موقعیت فردی و هم از اوضاع اجتماعی خود متأثر بود، از ساقی طلب می‌کند که با مدد او، بتواند مکنونات قلبی خود را بنظم آورد و داستان خود را تمام کند و از جوشش سرچشمه اندیشه خود، برای ادامه سخن استفاده کند:

ساقی به من آور آن می لعل
کافکند سخن در آتشم نعل/۳۳۳
آن می که چو گنگ از آن بنوشد
نطقش به مزاج در بجوشد/۳۳۳
آن می که چنان که حال مرد است
ظاهر کند آن چه در نورد است/۳۳۵

حکیم گنجه، برای داشتن روحی با نشاط و شعله‌ور کردن آتش شور و عشق در دل و باز کردن بند از پای خویش، جهت ادامه راه، می‌گوید:

ساقی می لاله رنگ برگیر
نصفی به نوای چنگ برگیر/۳۳۵
آن می که چو شور در سر آرد
از پای هزار سر برآرد/۳۳۴
ساقی می ناب در قدح ریز
آبی بزن آتشی برانگیز/۳۳۶
ساقی می مشک‌بوی بردار
بند از من چاره جوی بردار/۳۳۴
آن می که عصارة حیات است
یا کوره کوزه ثبات است/۳۳۴

اما هم‌چنان که در سراسر اثر جاویدان نظامی پیداست، هم‌واره در حال نشاط و خرمی، نشان می‌دهد، که انسانی معاد اندیش است و در این ساقی‌نامه که فضایی پرشور

و حال دارد، به فکر سرانجام عمر و عبور از این دینای بی دوام است:

ساقی به نفس رسید جانم	ترکن به زلال می دهانم/۳۳۷
آن می که نخورده جای جان است	چون خورده شود دوی جان است/۳۳۷
ساقی پی بارگیم ریش است	می ده که ره رحیل پیش است/۳۳۴

او به مخاطب خود تذکر می دهد که در هر شرایطی رعایت شریعت را مد نظر دارد و در عین پرداختن به نقل معارف و اصطلاحات صوفیانه و عارفانه، زاهدی شریعت مدار و مقید به مذهب و حلال و حرام شرع است:

ساقی به کجا که می پرستم	تا ساغر می دهد به دستم/۳۳۳
آن می که چو اشک من زلال است	در مذهب عاشقان حلال است/۳۳۳
آن می که محیط بخش کشت است	همشیره شیرۀ بهشت است/۳۳۴
آن می که منادی صبح است	آباد کن سرای روح است/۳۳۵

وی در ساقی نامه ای که در شرفنامه سروده است، مطالبی متنوع بیان کرده، که تنوع آن ها بیش تر از مطالب موجود در ساقی نامه لیلی و مجنون است و بررسی فضای کلی ساقی نامه شرفنامه، نشان می دهد که نظامی در بیان جهان بینی و تفکرات خود، برخی از ابیات ساقی نامه شرفنامه را، هم سو و در راستای مضامین و مفاهیم موجود در ساقی نامه لیلی و مجنون سروده است، اما در برخی از ابیات دارای نگاه متفاوت بوده و با بیانی دیگر، به طرح اندیشه های خود پرداخته است.

مفاهیم مشترک در دو ساقی نامه عبارتند از:

اشاره نظامی به پارسایی و رعایت شریعت، تلاش برای بازیابی جوانی و شور و حال آن و اشاره به پایان عمر، در اشعار او پیداست که نمونه ای از ابیات مؤید این مضامین و عبارت است از:

نه آن می که آمد به مذهب حرام	میی کاصل مذهب بدو شد تمام/۶۳۰
از آن می که دل را بدو خوش کنم	به دوزخ درش طلق آتش کنم/۶۵۴
بیاساقی آن آب جوی بهشت	در افکن بدان جام آتش سرشت/۷۰۱
میی کو چو آب زلال آمدست	به هرچار مذهب حلال آمدست/۶۱۷
بیاساقی آن می که که ناز آورد	جوانی دهد عمر باز آورد/۷۳۳
بیاساقی آن می که او دل کش است	به من ده که می در جوانی خوش است/۸۲۶
مگر چون بدان می دهان ترکم	بدو بخت خود را جوان تر کنم/۸۲۶
بیاساقی آن می که جان پرور است	به من ده که چون جان مرا درخور است/۷۷۳
مگر نو کند عمر پژمرده را	به جوش آرد این خون افسرده را/۷۷۳
به یک جرعه زان باده یاریم ده	ز چنگ اجل رستگاریم ده/۸۲۹

اما در سایر ابیات ساقی‌نامه شرف‌نامه، نظامی عالی‌ترین مضامین عارفانه را به‌گونه‌ای بیان می‌کند که ندای معنویت و روحانیت بیش‌تری از آن شنیده می‌شود، در حالی که در ساقی‌نامه لیلی و مجنون، نوای سرور و بزم و رزم بگوش می‌رسید. حکیم خردمند گنجه، یکی از مهم‌ترین دیدگاه‌های فکری خویش را که تحت تأثیر حکمت خسروانی ایرانی و حکمت یونانی در ذهن و ضمیر خویش دارد و نمایش‌گر گرایش او به مشرب اشراق است، در این ساقی‌نامه با تکرار ابیاتی، به نمایش می‌گذارد. او از ساقی طلب می‌کند که با جام کی‌خسروی چراغ دلش را بی‌فروزد.

بیاساقی آن جام کی‌خسروی	که نورش دهد دیدگان را نوی/۷۴۲
لبالب کن از باده خوش‌گوار	بنه پیش کی‌خسرو روزگار/۷۴۲
چو زان جام کی‌خسرو آیین شوم	بدان جام روشن جهان بین شوم/۶۶۲
بیاساقی آن شب‌چراغ مغان	بیاور ز من بر میاور مغان/۷۰۶
چراغی کزو چشم‌ها روشن است	چراغ دلم را از او روغن است/۷۰۶

یکی دیگر از موضوعاتی که افکار نظامی را بیش‌تر تحت تأثیر قرار داده، بی‌وفایی دنیا است و پرداختن به این موضوع برای نظامی که در سال‌های آخر عمر خویش بسر می‌برد، می‌تواند وصیت‌نامه‌ای حکمت‌آمیز تلقی شود و نشانه عمیق‌ترین تجربیات سنی نظامی است. ضمن این که بازیابی عمر خویش را در این ابیات آرزو می‌کند:

بیاساقی آن می که ناز آورد	جوانی دهد عمر باز آورد/۷۳۳
به من ده که این هر دو گم کرده‌ام	قناعت به خناب خم کرده‌ام/۴۳۳
بیاساقی آن آب چون اغوان	کزو پیر فرتوت گردد جوان/۷۵۶
به من ده که تا زو جوانی کنم	گل زرد را ارغوانی کنم/۷۵۶

در ذیل آن‌ها، زیباترین توصیه‌ها را در خصوص روزگار کوتاه و بی‌مقدار، این‌گونه

بیان می‌کند:

جوانی شد و ز نندگانی نماند	جهان گوممان چون جوانی نماند/۶۱۶
مقیمه نبینی در این باغ کس	تماشا کند هر یکی یک نفس/۶۳۷
در او هر دمی نوبری می‌رسد	یکی می‌رود دیگری می‌رسد/۶۳۷
چه بندیم دل در جهان سال و ماه	که هم دیوخانه است و هم غول راه/۶۲۲
از آن گنج کآورد قارون بدست	سرانجام در خاک بین چون نشست/۶۲۲
جهان‌بین که با مهربانان خویش	ز نا مهربانی چه آورد پیش/۷۴۲
چه پیچیم در عالم پیچ پیچ	که هیچ است از او سود و سرمایه هیچ/۸۱۳
کند هر زمان چند بازی بسیج	سرانجام بازیش هیچ است هیچ/۸۲۹

در ساقی‌نامه شرف‌نامه با ابیات مکرری مواجه می‌شویم که نشان‌گر اندوهی

عمیق در وجود نظامی است. این ابیات که از صفات انسان‌های عاقبت‌اندیش است، شاید گرفتاری مرغ بلند پرواز روح شاعر خردمند و فرزانه گنجه در قفس دنیا، موجب نشستن چنین غمی جان‌گداز در قلب پراحساس او شده است و یا گذراندن هفت، هشت دهه از عمر بی‌بازگشت او، در جامعه‌ای که از جهات سیاسی و اجتماعی برایش نه تنها ایده‌آل نبوده، بلکه با ناگواری‌های گوناگون همراه بوده و عمری را در جست‌وجوی شهر نیکان گذرانده است، باعث شده که از غم‌های نهان‌خانه دل خویش سخن بگوید و به ساقی و می پناه ببرد.

بیاساقی آن می که محنت‌بر است	به چون من کسی ده که محنت خوراست/۷۱۳
در این غم که از تشنگی سوختم	به من ده که می خوردن آموختم/۷۱۶
بیاساقی آن لعل پالوده را	بیاور بشوی این غم آلوده را/۶۶۰
می کوست حل‌وای هر غم‌کشی	ندیده به جز آفتاب آتشی/۶۵۶

ابیات دیگر این ساقی‌نامه حاکی است که نظامی برای آزادی از بند اندوه و غم روزگار، راه کار عارفانه‌ای را بر می‌گزیند که همان خود فراموشی در برابر حقیقت مطلق است تا در خلسه‌ای عارفانه و بی‌هوشی که بر اثر مستی شراب عشق و معرفت ایجاد می‌شود، هم خود را فراموش کند و هم هیچ غم و اندوهی را احساس نکند و افکار بلندش را از خاک به افلاک و عالم ملکوت بکشانند. او می‌گوید:

بیاساقی آن می نشان ده مرا	از آن داروی بی‌هشان ده مرا/۶۱۵
بدان داروی تلخ بی‌هش کنم	مگر خویشتن را فراموش کنم/۶۱۵
بیاساقی از من مرا دور کن	جهان از می لعل پر نور کن/۶۸۳
بیاساقی آزاد کن گردنم	سرشک قدم ریز در دامنم/۷۷۵

نظامی در حالی که در ابیاتی فراوان از ساقی‌نامه به رسیدن پیری و سپری شدن عمر خویش اشاره می‌کند، اما هیچ‌گاه روحیه قوی و پرشور خود را از دست نمی‌دهد:

بیاساقی از سرینه خواب را می ناب ده عاشق ناب را/۶۱۷

روشن می‌کند که با وجود پیری، هنوز با قدرت قریحه و تنوع افکارش می‌تواند به آرایش بزم عاشقانه و ترسیم محفل عارفانه و بیان اندیشه‌های زاهدانه خویش پردازد و این همان تنوعی است که در سراسر پنج گنج نظامی، خصوصاً در ساقی‌نامه‌های او جریان دارد:

سخن چون گرفت استقامت به من	قیامت کند تا قیامت به من/۶۱۸
کسی را که در گریه آرم چو آب	بخندانمش باز چون آفتاب/۶۱۹
توانم در زهد بر دوختن	به بزم آمدن مجلس افروختن/۶۱۹
ولیکن درخت من از گوشه رست	زجا گر بجنبد شود بیخ سست/۶۱۹

چهله چهل گشت و خلوت هزار
به بزم آمدن دور باشد زکار/۶۱۹
نشینم چو سیمرغ در گوشه‌ای
دهم گوش را از دهن توشه‌ای/۶۱۹

شاهد مدعای فوق، در ذیل دیگر ابیات ساقی‌نامه نیز وجود دارد که پس از بیان بی‌وفایی دنیا و اعلام پایان دوران جوانی و چله‌نشینی‌های مرتاضانه‌اش، دوباره طوطی طبعش یاد هندوستان می‌کند و باغبان و ساقی را فرا می‌خواند.

بیا ساقی از خُم دهقان پیر
میی در قدح ریز چون شهد شیر/۶۳۰
بیا باغبان خرمی ساز کن
گل آمد در باغ را باز کن/۶۳۰
نظامی به باغ آمد از شهر بند
بیاری بستان به چینی پرند/۶۳۰
در آن بزمه خسروانی خرام
در افکن می خسروانی به جام/۶۳۱

و بلافاصله سخن را به مقوله ناپایداری جهان می‌کشاند و می‌گوید:
به بیاد حریفان غربت گرای
کز ایشان نبینم یکی را به جای/۶۳۱
چو دوران ما هم نماند بسی
خورد نیز بر یاد ما هر کسی/۶۳۱

و بار دیگر نیز به همین ترتیب در ذیل دو بیت از ساقی‌نامه خویش، هوس گل‌گشت باغ و صحرا می‌کند و می‌گوید:

بیا ساقی از می مرا مست کن
چو می در دهی نقل در دست کن
از آن می که دل را بدو خوش کنم
به دوزخ درش طلق آتش کنم/۶۵۴
زمستان برون رفت و آمد بهار
برآورد سبزه سر از جویبار/۶۵۴
دگر باره سرسبز شد خاک خشک
بنفشه برآمیخت عنبر به مشک/۶۵۴
گشادم من از قفل گنجینه بند
به صحرا علم برکشیدم بلند/۶۵۴

و باز هم با فرودی زیبا از اوج شادی و عشرت، به هشدار در مورد روزگار نیرنگ‌باز می‌پردازد و چنین می‌سراید:

زمانه چو عاجز نوازی کند
به تند اژدها مور بازی کند/۶۵۶
در این آسیا دانه بینی بسی
به نوبت در آس افکند هر کسی/۶۵۶

نظامی آخرین ابیات ساقی‌نامه خود را این‌گونه می‌سراید:

بیا ساقی آن باده بردار زود
که بی باده شادی نشاید نمود/۸۲۹
به یک جرعه زان باده یاریم ده
زچنگ اجل رستگاریم ده/۸۲۹

و در ذیل این دو بیت، یکی از زیباترین و عمیق‌ترین توصیه‌های حکمت‌آمیز خود را بیان می‌کند و آگاهی و دانش را که جوهر وجود آدمی و وجه تمایز او از دیگر موجودات است، به عنوان حاصل عمر و رمز سعادت دنیا می‌شمارد و می‌گوید:

جهان آن کسی راست کاندرد جهان
شود آگه از کار کارآگهان/۸۲۹

نتیجه‌گیری

حکیم نظامی را مبتکر سرودن ساقی‌نامه می‌دانند که در دو منظومه لیلی و مجنون و شرف‌نامه، به نظم ساقی‌نامه‌های گران‌سنگ و هنرمندانه پرداخته است. کاربرد اصطلاحات رمزگونه و عارفانه و در پرده سخن گفتن، از مختصات ساقی‌نامه‌های اوست. در مضامین و مفاهیم ساقی‌نامه حکیم گنجه، که متأثر از شاهنامه فردوسی و غزلیات سنایی است، نوآوری در واژگان و ترکیبات و اصطلاحاتی تازه مشاهده می‌شود که در شعرهای شاعران پیشین سابقه نداشته است.

سیر تحول فکری و تطور اندیشه نظامی در ساقی‌نامه‌هایش، حاصل احساسات عاشقانه و خروج عارفانه و باورهای زاهدانه اوست.

وی در آرایش محافل عیش و طرب، تصویرگری بی‌نظیر و در خروج به عالم معنی و شهود عارفانه، سالکی واصل و بر منبر وعظ و اندرز، پارسایی مشفق است.

وجود بسامدهای فراوان صوفیانه و زاهدانه در برخی واژگان و اصطلاحات و ترکیبات ساقی‌نامه او، مانند: ساقی، می، باده، غم، روشنی، حلال و حرام، بهشت و دوزخ و ... حاکی از تنوع افکار و اندیشه‌های اوست. نظامی هم‌چون انسان‌های دیگر، متأثر از شرایط اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و خوشی‌ها و ناخوشی‌های روزگار خویش بود و در مراحل مختلف سنی و اندوخته علمی و تجربی، برای بیان احساسات عاطفی، ترسیم تصاویر هنرمندانه، بیان حقایق عارفانه و توصیه‌های اخلاقی خویش از واژگان و مفاهیم ترکیباتی خاص استفاده کرده است که متنوع و نو بنظر می‌رسد، اما وجود معانی و اندیشه‌های به ظاهر متضاد و یا متناقض در ساقی‌نامه نظامی، به معنی تغییر در اصول اندیشه و باورها و عدول او از آرا و نظریات اعتقادی نیست.

او مانند نوازنده‌ای هنرمند است، که در دستگاهی از موسیقی، تمامی مایه‌ها و گوشه‌های آن‌را، در عین تنوع و با فراز و فرودهای دل‌نشین، به سمع شنونده می‌رساند، بدون این‌که از دستگاه اصلی خارج شود؛ بل که با سرانگشتان سحرانگیزش، می‌تواند از تلفیق تمامی دستگاه‌ها، اعم از نشاط‌آور و غم‌انگیز، پیامی واحد به شنونده القا نماید و آن پیام عشق‌ورزی به حقیقت مطلق و خبررسانی از شهر نیکان و مدینه فاضله است.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. پیرگنجه، در جست‌وجوی ناکجاآباد، زرین‌کوب، عبدالحسین، چاپ ششم، انتشارات سخن، ۱۳۸۳.

۳. تاریخ ادبیات ایران، صفا، ذبیح‌الله، تلخیص سیدمحمد ترابی، جلد اول، چاپ دهم، انتشارات فردوس، ۱۳۸۷.
۴. تاریخ ادبیات ایران، صفا، ذبیح‌الله، تلخیص سیدمحمد ترابی، جلد دوم، چاپ بیستم، انتشارات فردوس، ۱۳۸۹.
۵. تاریخ ادبیات ایران، صفا، ذبیح‌الله، تلخیص سیدمحمد ترابی، چاپ هفتم، انتشارات فردوس، ۱۳۸۹.
۶. تحول شعر فارسی، مؤتمن، زین‌العابدین، کتاب‌فروشی حافظ و مرتضوی، چاپ شرق، ۱۳۳۹.
۷. تذکره می‌خانه، فخرالزمانی قزوینی، ملا عبدالنبی، مصحح احمد گلچین معانی، چاپ هفتم، انتشارات اقبال، ۱۳۹۰.
۸. دیوان حکیم سنایی غزنوی، مقدمه بدیع‌الزمان فروزان‌فر، به‌اهتمام پرویز بابایی، چاپ سوم، انتشارات نگاه، ۱۳۸۸.
۹. سبک‌شناسی شعر، شمیسا، سیروس، چاپ سوم، انتشارات فردوس، ۱۳۷۶.
۱۰. سیری در شعر فارسی، زرین‌کوب، عبدالحسین، چاپ چهارم، انتشارات سخن، ۱۳۸۴.
۱۱. فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، سجادی، سیدجعفر، چاپ نهم، انتشارات طهوری، ۱۳۸۹.
۱۲. فرهنگ لغت - معین، محمدی.
۱۳. کلیات نظامی گنجوی، تصحیح وحید دستگردی، به‌اهتمام پرویز بابایی، چاپ اول، انتشارات نگاه، ۱۳۸۸.
۱۴. گلشن راز، شبستری، شیخ محمود، مقدمه و تصحیح صمد موحد، چاپ اول، انتشارات طهوری، ۱۳۶۸.
۱۵. گنجینه حکمت در آثار نظامی، ثروت، منصور، با راه‌نمایی سیدحسن سادات ناصری، چاپ دوم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۸.
۱۶. لغت‌نامه - دهخدا، علی‌اکبر.